

پژوهش حسین شهیدی مازندرانی (بیژن)

نیاوشاپور

۳۳



انستیتو جغرافیایی و کارتوگرافی سحاب

در مساحتار جمهوری ایران

Sahab Geographic & Drafting Institute

تأسیس شهریورماه ۱۳۱۵ شمسی ۱۹۹۶ میلادی

نقشه‌های تاریخی ایران

- ۲۸-۱۶۹۷ ایران در زمان هخامنشیان
- ۲۸-۱۶۹۸ ایران در زمان حمله اسکندر مقدونی
- ۲۸-۱۶۹۹ ایران در زمان اشکانیان
- ۵۸-۱۷۰۰ ایران در زمان ساسانیان (انگلیسی) زیر چاپ
- ۲۸-۱۷۰۰ ایران در زمان ساسانیان
- ۲۸-۱۷۰۱ ظهور و گسترش اسلام تا سال ۱۳۲ (هجری قمری)
- ۲۸-۱۷۰۶ ایران در زمان طاهریان، سامانیان، علویان، صفاریان
- ۲۸-۱۷۰۲ ایران در زمان سلجوقیان
- ۲۸-۱۷۰۳ ایران در زمان تیموریان
- ۲۸-۱۷۰۴ ایران در زمان صفویه
- ۲۸-۱۷۰۵ ایران در زمان نادرشاه (افشاریه)
- ۲۸-۱۷۰۹ ایران در زمان جانشینان تیمور- آق قویونلو- قره قویونلو
- ۲۸-۱۷۱۰ ایران در زمان زیاریان، بوییان، غزنویان
- ۲۸-۱۷۱۱ نقشه جغرافیائی شاهنامه فردوسی
- ۲۸-۱۷۱۲ ایران در زمان خوارزمشاهیان (حمله مغول) زیر چاپ
- ۲۸-۱۷۱۳ ایران در زمان ایلخانیان (چنگیز) زیر چاپ

راهنمای
نقشه جغرافیایی
شاهنامه فردوسی



کتابخانه تخصصی اوستا

حسین شهیدی مازندرانی (بیژن)

انستیتو جغرافیایی و کارتوگرافی سحاب
موسسه آشنای جغرافیای ایران


Sahab Geographic & Drafting Institute

تاسیس شهریورماه ۱۳۱۵ شمسی ۱۹۳۶ میلادی

نام کتاب: راهنمای نقشه جغرافیایی شاهنامه
نویسنده: حسین شهیدی مازندرانی (بیژن)
چاپ نخست: ۱۳۷۱ چاپ : پویا
حروفچینی و صفحه آرایی: نشر بلخ
ناشر: موسسه جغرافیایی و کارتوگرافی سحاب

این مجموعه پیوست نقشه جغرافیایی شاهنامه می باشد .
کلیه حقوق طبع و نشر برای موسسه جغرافیائی و کارتوگرافی سحاب محفوظ است
قیمت : به ضمیمه نقشه رایگان

بنیاد نیشابور



۳۳

 **موسسه جغرافیایی و کارتوگرافی سحاب**
فنی آشنا در جغرافیای ایران
Sahab Geographic & Drafting Institute
تأسیس شهریورماه ۱۳۱۵ شمسی ۱۹۳۶ میلادی

این کتاب با همکاری مشترک فرهنگی و فنی بنیاد نیشابور
و موسسه جغرافیایی و کارتوگرافی سحاب فراهم آمده است



بنام خداوند جان و خرد کزین برتر اندیشه برنگذرد

چند هزار سال از داستان دور کرانه راستان ایران گذشت. تا شاهنامه فردوسی از میانه آن پدیدار شد، و در این یکهزار سال هیچ ایرانی را پروای آن نبود تا گزارشی (تفسیر) پیرامون آن بنویسد، باز آنکه، این کارنامه فر و بزرگمردی و سالاری، بیش از هر دفتر دیگر نیاز به نگرش، گزارش و بازبینی دارد!

سالی چند است که بیگانگان به برخی بخش‌های دفترهای پهلوی و اوستا و آنگاه به شاهنامه می‌نگرند و بنا بر گمان خود واژه‌ای یا نامی یا داستانی را گزارش می‌کنند، و چون روش آنان در این بازبینی و گزارش بر پایه نگرش به داستانهای سراپا دروغ خدایان نیرنگ باز یونانی و داستانهای کژة رومی است، به خورشید رخشان داستان ایران نیز چنان می‌نگرند که به گردابه‌های تیره شبانگاهان دریا‌های دور!

از سال ۱۳۵۸ که نخستین گزارش بر شاهنامه در بنیاد نیشابور فراهم آمد ۱ و به شادی روان نیاکان ارجمند به جوانان ایران پیشکش شد، برخی از ایرانیان را انگیزه گشت تا بیش از پیش به داستان راستان بنگرند و بیندیشند و این روش و کوشش فرخنده می‌باید دست کم یکهزار سال دنبال شود، تا آیندگان به روشنی از سرگذشت پیشینیان آگاه شوند و از اندرز آن برخوردار گردند!

حسین شهیدی هازندرانی (بیژن) پژوهشگر فرزانه که از چند سال پیش، به «فرهنگ نام‌های شاهنامه» پرداخته است و کار ایشان اکنون آماده رفتن به چاپخانه

۲ راهنمای نقشه جغرافیایی شاهنامه

است، در انجمن‌های شاهنامه‌خوانی که در بنیاد نیشابور داشته و داریم، نرمک‌نرمک به آنجا رسید که درباره نام‌های سرزمین‌های ایرانی و انیرانی شاهنامه نیز می‌باید کند و کاو کرد و پسانگاه نگاره‌ای از جهان شاهنامه پیش روی ما روی نمود و نگاره کم‌کمک بدین‌سان که اکنون در دست دارید فراهم آمد، و آنگاه جناب آقای مهندس عباس سحاب مدیر سازمان فرهنگی سحاب و همکارشان علی‌بابا عسگری پژوهنده سخت‌کوش و سخت‌کار جغرافیای ایران و دیگر همکارانشان دست ما را گرفتند و کار را چونانکه می‌نگرید به سامان رساندند. و این نخستین گام در بررسی نام‌های سرزمین‌ها و نیز نگاره جهان شاهنامه و چگونگی ایران در میان جان آن است، و امید می‌بندیم به آنکه در آینده نیز پژوهندگان فرهنگ ایران سر این رشته را نگاه بدارند، تا آنجا که آیندگان به یک نگاره بی‌چون و چرا در جهان شاهنامه دست یابند، و روان نیاکان را شاد سازند.

به یاری یزدان
فریدون جنیدی
بنیاد نیشابور
۱۳۷۰ خورشیدی

راهنمای نقشه جغرافیایی شاهنامه ۳

به استاد ارجمند فریدون جنیدی
پیشکش شد.

بنام خداوند جان و خرد کزین برتر اندیشه برنگذرد

دفتری که در پیش رو دارید، راهنمای نقشه‌ای است که در آن جایهای جغرافیایی و برخی از ساختمانها که از آنها در شاهنامه فردوسی توسی، سخن به میان آمده، نشان داده شده است. تا دوستداران شاهنامه فردوسی و دیگر پژوهندگان در این زمینه، بتوانند بهنگام خواندن این نامه جاودان فرهنگ ایرانی، بی آنکه به کتابهای گوناگون - که حتی برخی از آنها نیز نایاب و یا کم یاب است - مراجعه کنند، با نگرستن به نقشه و این دفتر راهنما، به آسانی، حدود و جایگاه نام جغرافیایی یاد شده در شاهنامه را پیدا کرده و بدون از دست دادن زمان بیشتر، بتوانند از شاهنامه بیش از پیش سود بگیرند. همچنین دریابند که شاهنامه خود به تنهایی یکی از مهمترین منابع جغرافیایی ایران کهن می باشد، و دریایی است که تاکنون نام برخی از جایگاههای جغرافیایی جهان بویژه نامهای ایرانی را در خود نگهداشته است.

تهیه این نقشه پس از پایان یافتن پژوهش در نامهای جغرافیایی یاد شده در شاهنامه که همراه با نام کسان در دفتری با نام «فرهنگ نامهای شاهنامه، نام کسان و جایها» که نگارنده به انجام رسانیده و بزودی از سوی بنیاد نیشابور و انتشارات بلخ در دسترس همگان قرار خواهد گرفت، آغاز شد. بدینگونه که نامهای بدست آمده از شاهنامه، با دیگر منابع جغرافیایی بازمانده از روزگار گذشته و نامه‌های تاریخی، و در پاره‌ای موارد نیز با سود جستن از پژوهشهای تازه، تا آنجا که میسر بود، مکان آنها در روی نقشه مشخص گردید.

ممکن است برای گروهی از خوانندگان این دفتر راهنما، چنین پرسشی پیش آید که چرا برخی از بیت‌ها در زیر نامهای گوناگون تکرار شده است؟ پاسخ اینست که بیت‌هایی برگزیده شده، که برای نخستین بار نام مورد نظر در آنها آمده است. چنانکه

همین روش نیز در کتاب «فرهنگ نامهای شاهنامه، نام کسان و جایها» بکار رفته است. درخور یادآوری است که تهیه این نقشه که به آن نام نقشه جغرافیایی شاهنامه فردوسی را نهاده‌ایم، برای نخستین بار در ایران و جهان انجام پذیرفته است، و بنابراین نمی‌توان گفت، که کاری بدون کاستی و نارسایی است. پس آرزو دارد، که با یاری پژوهندگان و دستداران فرهنگ ایرانی، این کاستی‌ها و نارسایی‌ها، اندک اندک به درستی و رسایی هرچه بیشتر بیانجامد.

در شاهنامه فردوسی، حدود ۳۲۵ نام جغرافیایی و نام ساختمان آمده است، که برخی از این نامها بسیار تکرار شده مانند نام ایران، چین، توران، روم، ترک و... و پاره‌ای نیز بیش از یک یا دو بار از آنها نام برده نشده است. مانند: بیشه شهر چین، دشت دوک، مغان، الماس رود و...

ناگفته نماند که شمار یاده شده، یعنی ۳۲۵ نامی که نگارنده بدست آورده، از روی سه چاپ تقریباً معتبر شاهنامه می‌باشد: یکی شاهنامه چاپ بروخیم، معروف به چاپ تهران، یکی شاهنامه چاپ مسکو، و سومی نیز شاهنامه چاپ ژولمول، معروف به چاپ پاریس. عبارت «تقریباً معتبر» را بکار بردیم از آن جهت که درست‌ترین دستویس شاهنامه فردوسی یا تصحیح شده آن که نزدیکترین متن به نوشته خود فردوسی باشد هنوز بدست نیامده یا تصحیح آن به انجام نرسیده است. بنابراین نمی‌توان سددرسد به شمار ۳۲۵ نام بدست آمده اطمینان کامل داشت.

همچنین از برخی از این نامها، امروزه هیچگونه آگاهی درست در دست نیست و نمی‌توان جای دقیق آن را مشخص کرد. مانند الماس رود، سگسار، نلیمان، کنگ دژ، آب‌میم، کوه‌قلو، مای‌هند و... که در نقشه شاهنامه فردوسی و این دفتر، نامی از آنها به میان نیامده است. یا نامهایی که درباره جایگاه آن نظرات گوناگونی ابراز شده است. مانند کوه البرز و مازندران.

بایسته است درباره این دو نام به اشاره‌ای کوتاه بسنده کنیم.

بر پایه اندیشه و باور ایرانیان باستان، چنانکه در نامه ارجمند اوستا آمده است: البرز نخستین کوهی است که از زمین سر برآورده و همه کشورهای شرقی و غربی را دربر گرفته است.

در نامه پهلوی بندهش نیز می‌خوانیم که: اهورامزدا نخست کوه هربرز (البرز) را آفرید و پس از آن دیگر کوهها از زمین رستند... البرز پیرامون این زمین به آسمان

پیوسته است.

باید افزود که در نامه جغرافیایی اشکال العالم جیهانی، حدود العالم من المشرق الی المغرب، از نویسنده‌ای ناشناس و مسالک و ممالک استخری از کوه البرز نامی به میان نیامده است و حمدالله مستوفی نیز در نزهة القلوب، کوه البرز را همان کوه‌های قفقاز یا کوه قاف دانسته است. و در برخی از نوشته‌ها نیز از البرز کوه بعنوان کوهی که در سوی هندوستان است یاد شده است.

درخور نگرش آنکه، به کوه شمالی ری و دماوند، البرز نمی‌گفته‌اند. زیرا در دوره پیش از اسلام، این رشته کوه‌ها را پتسخوارگر می‌نامیدند و همانگونه که از منابع تاریخی برمی‌آید، بلندبهای قصران (کوهساران) و حد عمل ری را دماوند و گاه قارن و رویان می‌نامیدند.

بطور کلی، روشن نیست که نام گذاری البرز، بر کوه‌های ری و دماوند از چه تاریخی آغاز شده است، و اینگونه می‌نماید که نام البرز برای کوه‌های شمالی ری و دماوند، بیش از دو یا سه سده نمی‌گذرد.

بنابراین نمی‌توان حدود و جایگاه البرز کوه را در نقشه نشان داد. درباره نام مازندران نیز باید گفت: جایگاه مازندران آنگونه که از آن در شاهنامه - بویژه در داستان کیکاووس - یاد شده است، دقیقاً معلوم نیست. زیرا در شاهنامه و دیگر نامه‌هایی که هم‌زمان با آن و یا پیش از آن در دسترس است، نام مازندران به معنی تبرستان بکار نرفته است.

چنانکه در دیباچه کهن شاهنامه ابومنصوری نیز آمده: «آفتاب بر آمدن را باختر خواندند و فرو شدن را خاور خواندند و شام و یمن را مازندران خواندند... و از چپ روم خاوریان دارند و مازندریان دارند و مصر گویند از مازندران است.»

در تاریخ طبرستان پسر اسفندیار نیز آمده است: «مازندران مُحدَث است بحکم آنکه مازندران بحد مغرب است» چنانکه همین معنی در تاریخ طبرستان و رویان و مازندران ظهیرالدین مرعشی نیز آمده است. همچنین ملک‌شاه حسین غیاث‌الدین سیستانی

نیز در احیاء الملوک، مازندران را ناحیه‌ای در بلاد شام دانسته و حتی مصرعی نیز از شاهنامه نقل کرده است: «تو مازندران شام را دان و بس». هر چند که نگارنده در شاهنامه‌هایی که در دسترس داشت جستجوی بسیار کرد و چنین مصرععی نیافت.

استاد ارجمندم فریودن جنیدی، مازندران را همان سرزمینهای کوهستانی تبرستان

می‌داند. ۱. و دکتر صادق کیا نیز احتمال داده‌اند که مازندران باید جایی در هندوستان یا نزدیکیهای آن بوده باشد. پس، نام مازندران نیز نمی‌تواند جایگاه ویژه‌ای در نقشه جغرافیایی شاهنامه فردوسی داشته باشد.

نکته دیگر که درخور نگرش می‌باشد آنکه، نام برخی از دلاوران و کسانی که از آنها در شاهنامه یاد شده است و یا در رویدادها دست داشته‌اند، نام قوم و قبیله و تیره‌ای از مردمان بوده که سرزمینی را منسوب به آنها کرده‌اند. و یا وارون آن که نام سرزمینی منسوب به مردمان شده است. مانند نام: ایلا، برزویلا، بوراب، نخوار، کتایون، خوزان، منوشان، کشانی و... که از اینگونه نامها نیز در نقشه شاهنامه و این دفتر یاد شده است.

در اینجا تنها به چند نمونه از آن اشاره می‌شود. پس از جنگ معروف به «دوازه رخ؟» که در آن پیران ویسه سپهسالار توران زمین بدست گودرز کشته شد، افراسیاب سوگند خورد، تا از کیخسرو کین ستاند و تا زمانی که کیخسرو را از میان برنداشته است، از پا ننشیند. پس با سپاهی آراسته از آمودریا (جیحون) می‌گذرد. کیخسرو نیز سپاهی جنگاور آراسته، که در آن بزرگان و دلیرانی چون رستم و گودرز و گیو و توس شرکت داشتند، به پیشواز آنان می‌فرستد. چون دو سپاه به انبوه بر یکدیگر می‌تازند، تورانیان شکست خورده، گروهی کشته می‌شوند، و گروهی نیز راه گریز در پیش می‌گیرند.

افراسیاب که از این شکست بنخشم آمده بود، بسوی ایرانیان تاخته و چند دلاور نامی را می‌کشد. کیخسرو نیز بسوی افراسیاب رفته، اما گرسیوز، برادر افراسیاب، عنان اسب افراسیاب را گرفته و به ریگ آموی می‌شتابند. پس از گریز افراسیاب، سه دلاور تورانی بنامهای استقیلا، ایلا و برزویلا بر آن می‌شوند تا با کیخسرو نبرد کنند.

چو او بازگشت استقیلا چو گرد بیامد که با شاه جوید نبرد
دمان شاه ایلا چو جنگی پلنگ دگر برزویلا سرافراز جنگ

کیخسرو نخست استقیلا را با نیزه از زین برگرفته و بر زمین می‌زند، و شاه ایلا

۱- برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به پیشگفتار فریدون جنیدی بر واژه‌نامه مازندرانی چاپ بنیاد نیشابور ۱۳۶۸، که در آنجا به گسترده‌گی درباره ماز و کوه و نیز دوین که تبدیل به دیو شده است، سخن بمیان آمده و بدین سان دیوان مازندران برجستگی‌های البرز کنونی‌اند که بزرگترین آنان دوین سپید یا دماوند بوده باشد.

چون کشته شدن استقیلا را می بیند، با کیخسرو به جنگ می پردازد.

دمان شاه ایلا به پیش سپاه	یکی نیزه زد بر کمریند شاه
نبد کارگر نیزه بر جوشنش	نه ترس آمد اندر دل روشنش
چو خسرو دل و زور او را بدید	سبک تیغ تیز از میان برکشید
بزد بر میانش بدو نیم کرد	دل برزویلا پر از بیم کرد
سبک برزویلا چو آن زخم شاه	بدید آن دل و زور و آن دستگاه
بتاریکی اندر گریزان برفت	همی پوست برتنش گفتی بکفت

همه آگاهی ما از شاهنامه فردوسی درباره ایلا و برزویلا همین چند بیت بود، که از آن یاد کردیم. اما درباره ایلا باید گفت که در نامه گرانمایه حدود العالم من المشرق الی المغرب، که بسال ۳۲۷ توسط نویسنده ای ناشناس نوشته شده، آمده است:

«و دیگر رودیست ایلا خوانند از کوه ارغاج ارت بردارد و بناحیت شمال فرود آید

و به دریای اسیکوک (ایسی گول) افتد.»^۱

باید یاد آور شد که کوه ارغاج ارت همان رشته کوه های تیان شان در چین غربی است، و نام رود ایلا نیز همان رود ایلی در قزاقستان کنونی است که به دریاچه بالکاش یا بالکاش می ریزد. در حالی که دریاچه ایسی گول در جنوب بالکاش قرار دارد، و در نقشه های جغرافیایی نیز دیده می شود که رود ایلی (ایلا) به دریاچه بالکاش می ریزد، نه دریاچه ایسی گول، و معلوم نیست چرا چنین اشتباهی در کتاب حدود العالم رخ داده است. اما برزویلا، که از چنگ کیخسرو گریخت...

این نام در کتاب مجمل التواریخ و القصص، بگونه «برزایلا» آمده،^۲ و در زین الاخبار گردیزی نیز می خوانیم که: یکی از اقوام بلکار (بلغار) «برسولا» نام داشته که با خزریان داد و ستد می کردند.^۳ همچنین در حدود العالم، نام برزویلا بگونه «بهضولا» یا «برچولا» آمده،^۴ و ابن رسته نیز از آن بگونه «برصولا» نام برده است.^۵

۱- حدود العالم من المشرق الی المغرب. بکوشش دکتر منوچهر ستوده، کتابخانه طهوری، ۱۳۶۲، ص ۴۰.

۲- مجمل التواریخ و القصص. نویسنده ناشناس. تصحیح ملک الشعراء بهار، کلاله خاور، ص ۹۰.

۳- زین الاخبار. یا تاریخ گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک ابن محمود گردیزی. تصحیح و تحشیه عبدالحی حبیبی، دنیای کتاب، ۱۳۶۳، ص ۵۸۵.

۴- حدود العالم. ص ۱۹۴.

۵- الاعلاق النفیسه. ابن رسته؛ ترجمه و تعلیق دکتر حسین قره چانلو، امیر کبیر ۱۳۶۵، ص ۶۴.

مینورسکی نیز این نام را در نزدیکی کیف کنونی با نام ایستگاه راه آهنی بنام «برزولا» میان کیف و اودیسه واقع در اوکراین تطبیق داده است.^۱

بنابراین آشکار می‌شود که نام قوم یا سرزمینی در داستانهای شاهنامه بگونه نام دلاور و یا شاهی بکار برده شده است. در این باره می‌توان نمونه‌های بسیاری را یاد کرد که در این دفتر جای آن نیست و بهتر است خوانندگان ارجمند این دفتر به «فرهنگ شاهنامه» نام کسان و جایها» نگاه کنند.

بطور کلی اگر نامهای جغرافیایی یاد شده در شاهنامه را بر روی نقشه جغرافیایی در نظر گیریم، گستره‌ای بس بزرگ در برابر ما، آشکار خواهد شد. بدینگونه: از سوی شرق: هندوستان، کوههای هیمالایا، ختن در سین کیانگ چین، کوههای تیان‌شان در چین.

از سوی شمال: شمال سیردریا (سیحون)، دریاچه بالکاش، رود اورال. رود اتل که به آن ولگا هم گویند. از شمالی‌ترین بخش آن و رود کیماک (کامای امروزی) دریای سیاه. اوکراین.

از سوی غرب: آسیای کوچک، شامل ترکیه و سوریه و بیت‌المقدس و سواحل آسیایی دریای مدیترانه سپس جنوب اسپانیا (اندلس) و آنگاه جنوب ایتالیا یعنی جزیره سیسیل، که از آن در شاهنامه فردوسی بگونه کوه سقیلا نام برده شده است. توضیح آنکه، نام کوه سقیلا در داستان گشتاسپ آمده است. خردمند فرزانه توس، فردوسی، در شاهنامه فرموده است: گشتاسپ در روم پس از کشتن اژدهایی که: «خواند ورا ناخردمند گریگ» یکبار دیگر نیز با اژدها روبرو شده و آنرا از میان می‌برد. از این اژدها در داستان «بزنی خواستن آهرن دختر سیوم قیصر را» گفتگو شده است.

بکوه سقیلا یکی اژدهاست که کشور همه ساله زودربلاست

سقیلا تازی شده واژه سکیلا است که یونانیان این نام را سیک‌لیا Sikelia خوانند. سیک‌لیا همان جزیره سیسیل در جنوب ایتالیاست. چنانکه تازیان نیز آنرا بگونه صِقَلِیَه نیز در آورده‌اند.

می‌دانیم که در جزیره سیسیل کوه آتشفشانی وجود دارد، بنام اِتنا Etna که در شاهنامه از آن کوه آتشفشان، بنام جزیره سیسیل یاد شده است.

۱ - نقل از تاریخ گردیزی. ص ۵۸۵، یادداشت ۱.

وصف این کوه و اژدهای آن، در شاهنامه چنین است:

یکی برزکوه است از ایدر نه دور همه جای خوردن بد و کام و سور
یکی اژدها بر سر تیغ کوه ازو مردم روم یکسر ستوه
همی ز آسمان کرکس اندر کشد ز دریا نهنگ دژم بر کشد
همی دود و زهرش بسوزد زمین نخواند بدان مرز چرخ آفرین

با نشانی‌هایی که از کوه آتشفشانی اتنا در دست است، و با دلایل استوار و دقیق و مفصل که در فصل اژدها، بوسیله استاد گرانقدر و فرزانه فریدون جنیدی در کتاب ارجمند «زندگی و مهاجرت نژاد آریا براساس روایات ایرانی» بدست داده شده و در آن با دلایل بشمار و غیرقابل تردید ثابت شده است که اژدهای افسانه‌ها چیزی بجز از کوه آتشفشان نیست، بخوبی درمی‌یابیم که اژدهای کوه سقیلا، نیز نمی‌تواند جز همان کوه آتشفشانی در جزیره سیسیل بوده باشد.

باید این نکته را هم افزود، که در شاهنامه از یک سقیلای دیگر نیز یاد شده و این بار این نام در داستان پادشاهی انوشروان آمده است. آنجا که از «لشکر کشیدن کسری بروم و وام گرفتن از بازرگانان» سخن بمیان آمده است.

در شاهنامه می‌خوانیم:

حصار سقیلا پرداختند کزان سو همی تاختن ساختند
حلب شد بکردار دریای خون بزنهاش شد لشکر باطرون

نام سقیلا بگونه سقیلان نیز آمده است.

همانگونه که دیدیم سقیلا گونه دیگری از نام جزیره سیسیل می‌باشد. بنابراین نام سقیلا را در این بیت نمی‌توان با نام جزیره سیسیل سنجید. زیرا هیچگاه انوشروان به ایتالیا و جزیره سیسیل نرفته است. بویژه آنکه بلافاصله از حلب سخن گفته شده است. پس باید نام سقیلا یا سقیلان را در پیرامون حلب در سوریه جستجو کنیم. چون این بخش از داستان انوشروان در شاهنامه، مربوط به دوره سوم جنگ ایران و روم، که از سال ۵۷۲-۵۷۹ میلادی به درازا انجامید، می‌باشد. در تاریخ خوانده‌ایم که خسرو انوشروان چون از پیمان‌شکنی رومیان آگاه شد، با آنکه بیشتر از هفتاد سال از عمرش می‌گذشت، مانند سردار جوانی پا در رکاب نهاده، و در پیشاپیش سپاه خود «ادرمان» Adarmān را با شش هزار تن روانه جنگ کرد. نزدیک بود که «ادرمان» دچار شکست شود که ناگاه خسرو انوشروان با سپاهانش در رسیدند و رومیان را از شهر نصیبین دور ساختند. رومیان

از نصیبین به شهر دارا گریختند. انوشروان نیز سپاهیان را برای محاصره شهر بسیج کرد. در همین هنگام «ادریان» نیز با لشکریان خود در نزدیکی سیرسه‌سیوم (سیرسزیوم) Circesium از رود فرات گذشته، به سوریه درآمد و اگرچه نتوانست انتاکیه را بدست آورد، ولی شهر اپامیا و سله‌سیریا Coelesyria را تصرف کرد. این سله‌سیریا همان سقیلای دوم یا سقیلان یاد شده در شاهنامه است که امروز به آن البقا گویند، و در لبنان قرار دارد. باز می‌گردیم به دنباله محدوده جغرافیایی در شاهنامه.

از سوی جنوب: مصر، سواحل غربی دریای قلزم (سرخ) شامل سودان و بربرستان و حبشه و یمن، اقیانوس هند، دریای پارس که امروزه به آن نابجا دریای عمان گویند. و باز اقیانوس هند تا مجمع‌الجزایر اندونزی (سندل) و کامبوج (قمار) و برمه (مندل). در اینجا بایسته می‌دانم که سپاس بیکران خود را نسبت به استاد ارجمندم فریدون جنیدی که برای تهیه این نقشه از هیچ‌گونه راهنمایی و پشت‌گرمی دریغ نفرمودند، ابراز دارم. و اگر نارسایی و کاستی در این مجموعه دیده شود همه از من نگارنده است. همچنین از آقای فرشید مشرف از یاران بنیاد نیشابور که در آماده‌سازی طرح نخستین این نقشه از یاری بمن دریغ نکردند سپاسگزارم.

حسین شهیدی هازندران‌ی (بیژن)
دیماه یک‌هزار و سیصد و هفتاد خورشیدی

آ

آب زَرَق:

همی تاخت جوشان چو از ابر برق یکی آسیا دید بر آب زَرَق
نام رودی که از مرغاب یا مرورود جدا شده بود، و در نزدیکی مرو قرار داشت. (← زَرَق)

آب زره:

بیامد چنین تا به آب زره میان سوده از رنج و بند و گره
نام دیگر دریاچه هامون. زره به معنای دریا نیز می‌باشد.

آذرآبادگان:

چنین تا در آذرآبادگان بشد با بزرگان و آزادگان
گونه دیگری از نام آذربایگان یا آتورپاتکان است که امروزه به آن آذربایجان گویند.

آذر بُرزین:

یکی آذری ساخت بُرزین بنام که بُد با بزرگی و با قَر و کام
نام آتشکده‌ای در بلخ می‌باشد.

آذرگشسپ:

همی خورد باده همی تاخت اسپ بیامد سوی خان آذرگشسپ
نام آتشکده‌ای که در شیز (تخت سلیمان) واقع در آذربایگان قرار داشت.

آذر مهر بُرزین:

نخست آذر مهر بُرزین نهاد به کشور نگر تا چه آیین نهاد
نام آتشکده‌ای در کوه ریوند، واقع در خراسان.

آرایش روم:

که آرایش روم بد نام اوی ز کسری بد آمد بفرجام اوی
همان دژ اروپوس Europus میان حلب و رود فرات می‌باشد.

آلان:

کشیدند لشکر بدشت نبرد آلان و دریا پس پشت سر
نام سرزمین و اقوامی که در شمال کوههای قفقاز بود.

آمل:

ز آمل گذر سوی تمیشه کرد نشست اندران نامور بیشه کرد
شهری در کرانه غربی رود هراز در ناحیه جنوب غربی دشت مازندران شرقی.

آموی:

به آموی لشکرگهی ساختن شب و روز ناسوده از تاختن
شهری بر کرانه آمودریا (جیحون). به این شهر آمل نیز گویند و برای آنکه با آمل تبرستان
یکی انگاشته نشود به آن آمل زم، یا آمل جیحون، و یا آمل چارجوی (چهارجوی) گفته‌اند. درخور
نگرش آنکه در داستان بهرام چوبین آموی بجای آمل تبرستان آمده است:

بآموی بنشست و یک چند بود بدش اندر اندیشه‌ها برافزود

آوازه:

همان گنجها اندر آوازه بود کجا نام او در جهان تازه بود
دژی داشت پرموده آوازه نام کزین دژ بدی ایمن و شادکام
نام دژی که در بالای کوهی واقع در بیکند، از توابع بخارا، قرار داشت.

آوه (آوگان):

سپهدار چون قارن کاوگان سپهکش چو شیروی و چون آوگان
شهرکی میان ری و همدان، نزدیک ساوه.

آیاس:

که این گر بدارد زمانی چنین نه آیاس ماند نه خلق نه چین
همان آلان در شمال کوههای قفقاز می‌باشد. این نام در برخی از نوشته‌ها بگونه «یاس» نیز
بکار رفته است.

الف

اران:

اران خواند آن شارسان را قباد که تازی کنون نام حلوان نهاد
نام سرزمینی در شمال غربی ایران و مغرب دریای مازندران در قفقاز که روس‌ها نابجا به آن نام
آذربایجان شوروی داده‌اند. توضیحی که در مصراع دوم بیت یاد شده آمده است، درست نمی‌باشد.

اردبیل:

دو فرزند ما را کنون بر دو خیل بیاید شدن تا در اردبیل

نام شهر معروفی در آذربایگان.

اُردُن:

تیره برآمد ز درگاه شاه سوی اُردُن آمد درفش سپاه
نام سرزمینی در نواحی شام.

ارمان:

که افراسیاب اندر ارمان زمین دو سالار کرد از دلیران گزین
جایگاهی در ماوراءالنهر، در هفت فرسنگی سمرقند.

ارمینیه:

وز ارمینیه تا در اردبیل پیمود بینادل و بوم گیل
همان ارمنستان می باشد.

اروند دشت:

بهاران بدی او باروند دشت برین گونه چندی برو برگذشت
دشتهایی در دو سوی اروندرود.

اروند رود:

باروند رود اندر آورد روی چنان چون بود مرد دیهیم جوی
اگر پهلوانی ندانی زبان بتازی تو اروند را دجله خوان

استخر (اسطخر):

نشستگه آن گه باسطخر بود کیانرا بدان جایگه فخر بود
شهری بزرگ در پارس که جایگاه خسروان بود.

اسکندری:

که خاک سکندر باسکندریست کجا کرده بد روزگاری که زیست
اسکندریه در مصر.

اصفهان:

بدو گفت ز ایدر برو باصفهان بر پیر گودرز کشوادگان
(← سپاهان)

اندرآب:

دگر طالقان شهر تا فاریاب همیدون ببخش اندرون اندرآب
یکی از شهرهای خراسان بزرگ در دو فرسنگی مرو.

اندلس:

زنی بود در اندلس شهریار خردمند و با لشکری بیشمار
در جنوب اسپانیا.

اندمان (اندیان)

چو بهرام و پیروز بهرامیان خَزَروان و رَهّام با اندمان(اندیان)
جایگاهی میان ترمذ و چغانیان در ماوراءالنهر.

اندیوشهر:

وزان جایگه شد باندیوشهر که بردارد از روز شادیش بهر
نام شهری در کنار دریای مدیترانه و خلیج اسکندرون. نام دیگر این شهر انطاکیه می‌باشد.

انطاکیه:

بانطاکیه در خبر شد ز شاه که با پیل و لشکر برآمد ز راه

(← اندیوشهر)

اورمزد اردشیر:

دگر شارسان اورمزد اردشیر که گردد ز بادش جوان مرد پیر
به این شهر در زبان تازی سوق‌الاهواز و در زبان پهلوی «هوجستان واجار» می‌گفتند. که در
خوزستان قرار دارد و اهواز در کنار آن واقع بود.

اوریغ ← وریغ

اهواز:

که باشد که پیوند سام سوار نخواهد از اهواز تا قندهار
یکی از شهرهای پرآوازه خوزستان.

ایران:

بایران و توران ورا بنده‌اند برای و بفرمان او زنده‌اند

ایران زمین:

بشاهی برو آفرین خواندند ورا شاه ایران زمین خواندند

ایلا:

سپاهی بچنگ کهیلا سپرد یکی تیزتر بود ایلای گرد
نام سرزمین و رودی در شمال شرقی سیردریا (سیحون). رود ایلا به دریاچه بالکاش (بالخاش)
می‌ریزد.

ب

بابل:

سکندر سپه سوی بابل کشید ز گرد سپه شد جهان ناپدید
سرزمینی در بین النهرین. و شهری در کرانه رود فرات.

بالوینه:

همی راند تا پیش بالوینه سپاهی سبک بی هیون و بنه
همان کیلیکیه یا سیلیسیه Cilicia می باشد که تازیان به آن قالوقیه گویند، نام دیگر این منطقه
طرسوس Tarsus می باشد در نزدیکی خلیج اسکندرون، در دریای مدیترانه.

بامی (بامین):

همه کاخ پر موبد و مرزبان ز بلخ وز بامی (بامین) و از هر کران
نام شهری است در شمال هرات.

بامیان:

دگر پنجهیر و در بامیان سر مرز ایران و جای کیان
شهریست بر حد میان گوزگانان و حدود خراسان و در جنوب بلخ.

باورد:

میان سرخس است نزدیک طوس ز باورد برخاست آوای کوس
همان ابیورد است، از شهرهای خراسان، که میان نسا و سرخس قرار داشته است.

بحرین:

سپاهش ز رومی و از فارسی ز بحرین و از کُرد و از قادسی
در جنوب خلیج فارس. مجمع الجزایر بحرین، میان شبه جزیره قطر و خاک عربستان.

بخارا:

بخارا و سغد و سمرقند و چاچ سیجاب و آن کشور و تخت عاج
شهری پر آوازه در ماوراءالنهر.

بدخشان:

دگر از در بلخ تا بدخشان همین است ازین پادشاهی نشان
د رکنار رود جریاب که به آمودریا می پیوندد.

بربر:

بدست چپش مصر و بربر براست زره بر میانه بر آنسو که خواست

در غرب دریای سرخ (قلم) بر کران بیابان سودان.

بردع:

بزرگان که از بردع و اردبیل به پیش جهاندار بودند خیل
در شمال رود ارس و نزدیک دریاچه گوکچه در سرزمین اران.

بُرزویلا:

دمان شاه ایلا چو جنگی پلنگ دگر بُرزویلا سرافراز جنگ
در اوکراین و در نزدیکی کیف. این نام در دیگر نوشته‌ها بگونه برسولا و بهضولا نیز آمده
است.

برطاس (برتاس):

نخستین که بنهاد گنج عروس ز چین و ز برطاس و از هند و روس
در غرب رود اتل (ولگا) و در جنوب بلغار. مقصود از بلغار، بلغار در شمال دریای خزر
می‌باشد.

برقوه:

بگوید که در شهر برقوه و جز گراز گوهر و زر و دیبا و خز
یکی از شهرهای پارس که به آن برکوی و ابرکوه و ابرقوه هم گفته شده است.

برک:

چو باشد مناره به پیش برک بزرگان پیش من آرند چک
بگوش که تا پیش رود برک شما را فرستاد بهرام چک
یکی از رودهایی که در شمال سیردریا (سیحون) قرار دارد و به سیردریا می‌پیوندد. در حدود
چاچ، تاشکند امروزی.

برکوی:

بگوید که برکوی در شهر جز گراز گوهر و زر و دیبا و خز
(← برقوه)

بُست:

از ایران بکوه اندر آیم نخست در غرچگان تا در بوم بُست
شهری در کنار رود هیرمند و زمین داور، که میان زابلستان و غزنین و هرات قرار دارد.

بسظام (بستام):

چنین تا ببسظام و گرگان رسید تو گفتی زمین آسمان را ندید

راهنمای نقشه جغرافیایی شاهنامه ۱۷

شهری در نزدیکی شاهرود و گرگان.

بغداد:

دگر منزل آن شاه آزادمرد لب دجله و شهر بغداد کرد
نام شهری پرآوازه که امروزه در عراق قرار دارد.

بلخ:

بمرو نشاپور و بلخ و هری فرستاد بر هر سوی لشکری
یکی از شهرهای خراسان بزرگ، در جنوب آمودریا و شمال گوزگانان.

بلغار:

نخستین که بنهاد گنج عروس ز چین و ز بلغار و از هند و روس
سرزمینی در کنار رود اتل (ولگا) در شمال دریای خزر.

بلوچ ← کوچ و بلوچ

بوراب:

یکی نامور بود بوراب نام پسندیده آهنگری شادکام
یکی از شهرهای یونان در تسالی که بنام پررب Perrhaebe یا پرهاپیا Perhaebia که با نام بوراب
درخور سنجش است.

بیت الحرام:

خداوند خواندش بیت الحرام بدو شد همه راه یزدان تمام
خانه کعبه در مکه.

بیشه فاسقون:

شود تا سر بیشه فاسقون بشوید دل و مغز و دستش بخون
در یونانی به فاسقون، فوسی کون Phocikon گویند. شهری در یونان بوده که حدود آن به
ترموپیل می‌رسید.

بیشه نارون:

منوچهر با قارن پیلتن برون آمد. از بیشه نارون
همان همیشه در تبرستان است.

بیکنند:

ورا نام کندز بدی پهلوی اگر پهلوانی سخن بشنوی
کنون نام کندز به بیکنند گشت زمانه پر از بند و ترفند گشت

۱۸ راهنمای نقشه جغرافیایی شاهنامه

شهری در ماوراءالنهر و در یک منزلی بخارا، که آوازه دژ در آنجا بود.

پ

پارس:

شما را سوی پارس باید شدن شبستان بیابردن و آمدن
شهر و منطقه‌ای پرآوازه در ایران که تازیان به آن فارس گویند.

پل نهروان:

چو بهرام برگشت خسرو چو گرد پل نهروان سر بسر پاره کرد
(← نهروان)

پنجهیر:

دگر پنجهیر و در بامیان سر مرز ایران و جای کیان
در غرب کابل و یکی از نواحی بلخ و نیز نام رودی است که در آنجا روان است و به رود سند
می‌پیوندد. امروز به آن پنجشیر گویند.

پیروزرام:

یکی شارسان کرد پیروزرام بفرمود کو را نهادند نام
جهاندار گوینده گفت این ری است که آرام شاهان فرخ‌پی است
شهری بوده از توابع ری.

پیروزشاپور:

یکی شارسان کرد دیگر بشام که پیروزشاپور گفتیش نام
نام دیگر این شهر انبار است که در کنار رود فرات قرار داشت.

ت

تخوار:

بدو گفت ز ایدر برو با تخوار مدار این سخن بر دل خویش خوار
تخارستان در میان جیحون و گوزگانان.

ترمد:

سپهرم بترمد شد و بارمان بکردار ناوک بجست از کمان
شهری در کنار آمودریا (جیحون) میان نخل و چغانیان. در ازبکستان امروزی قرار دارد.

تمیشه:

ز آمل گذر سوی تمیشه کرد
نشست اندران نامور بیشه کرد
یکی از شهرهای تبرستان، که به آن بیشه نارون هم گفته‌اند.

توران:

دگر تور را داد توران‌زمین
ورا کرد سالار ترکان و چین

ج

جده:

وز آنجایگه شاه لشکر براند
بجده برآمد فراوان بماند
شهری در شبه جزیره عربستان و در کرانه دریای سرخ.

جرم:

ز یک سو بیابان بی‌آب و نم
کلات از دگر سو و راه جرم
در نزدیکی کلات واقع در خراسان. این نام بگونه چرم هم آمده است.

جز:

ببازارگانی برفتم ز جز
یکی کاروان دارم از خر و بز
جایگاهی نزدیک آباده فارس.

جهرم:

جهاندار دارا بجهرم رسید
که آنجا بدی گنجه را کلید
یکی از شهرهای پارس، که در جنوب شرقی شیراز قرار دارد.

جیحون:

همانگه خبر با فریدون رسید
که لشکر بدین سوی جیحون رسید
به رود جیحون، آمودریا نیز گویند. این رود به دریاچه خوارزم یا آرال می‌ریزد.

چ

چاچ:

بخارا و سفد و سمرقند و چاچ
سپبجاب و آن کشور و تخت عاج
شهری در کنار سیردریا (سیحون) که امروزه به آن تاشکند گویند.

چشمه سو:

چو بخت شهنشاه بدو رو شود از ایدر سوی چشمه سو شود
این چشمه نزدیک چکادکوه «سی سر» بر سر راهی که از کانفیروزه نیشابور به جلگه ماروسک
می رود قرار دارد. به این چشمه دریاچه سور یا چشمه سبزه هم گویند.

چغان:

چغانی چو فرطوس لشکر فروز گهار گهانی گوگرد سوز
چغان + ی (نسبت) منسوب به چغان. نام شهری در ماوراءالنهر در بخش علیای آمودریا
(جیحون) در شمال ترمذ.

چگل:

بدو داد ترک چگل صد هزار سواران شایسته کارزار
ناحیه‌ای است در شمال سیردریا (سیحون) نزدیک طراز. شرق و غرب آن حدود خلخ است و شمال
آن خرخیر (قرقیز).

چیچست:

بدل گفت کین مرد پرهیزگار ز دریای چیچست گیرد شکار
نام دریاچه‌ای است در آذربایگان که امروزه به آن دریاچه ارومیه گویند.

چین:

یکی روم و خاور دگر ترک و چین سوم دشت گردان و ایران زمین

ح

حبش:

وزان جایگه شاه خورشیدفش بیامد دمان تا زمین حبش
حبش همان حبشه می باشد که نام دیگر آن اتیوپی است.

حجاز:

همه کشت و بستد حجاز و یمن برای و بمردان شمشیرزن
ناحیه‌ای از جزیره العرب در کرانه شرقی دریای سرخ.

حلب:

تو ز ایدر برو تا حلب چاره جوی سپه را جز از جنگ چیزی مگوی
نام شهری در شام (سوریه).

حلوان:

چو منزل بمنزل بحلوان رسید یکی مایه‌ور باره و شهر دید
نام شهری است که در محل سرپل زهاب، نزدیک قصر شیرین قرار داشته است.

خ
خان گشتاسپی:

همه کار او را به اندام کرد پیش خان گشتاسپی نام کرد
جایگاهی در کوه ریوند، واقع در نیشابور.

خطا (ختا):

همه مرز چین با خطا و ختن گرفتش بیازوی شمشیرزن
سرزمینی در شمال شرقی چین بزرگ یا ماچین (مهاچین).

ختن:

روا رو چنین تا بچین و ختن سپردند شاهی بدان انجمن
نام شهری در ترکستان چین یا ترکستان شرقی.

ختلان:

سپاهی بدین سان بیامد ز چین ز سقلاب و ختلان و توران‌زمین
از نواحی ماوراءالنهر بر کرانه آمودریا در کوه‌های هندوکش. به آن ختل هم گویند.

خراسان:

نیشند منشور بر پرنیان خراسان و ری هم قم و اصفهان

خرینه:

دژ گنبدین کوه تا خرینه دژ لاوردین ز بهر بنه
به آن جرمنه هم گویند. نام دژی بود در نزدیکی سمنان، در کنار راه تهران به مشهد.

خرگاه:

ز مرزی کجا مرز خرگاه بود ازو زال را دست کوتاه بود
ز خرگاه تا ماوراءالنهر در که جیحون میانستش اندر گذر
یکی از توابع بخارا که به آن خرغانکث یا خرغنکث هم گویند.

خرم:

ورا خرم خواند جهان‌دیده پیر بدو اندرون بیشه و آبگیر

نام جایگاهی در بابل کنار رود فرات.

خُرم آباد:

کجا خرم آباد بُد نام شهر از آن بوم خرم کرا بود بهر
نام شهری در لرستان که به آن شاپورخواست نیز می‌گفتند.

خُره اردشیر:

که اکنون گرانیامه دهقان پیر همی خواندش خُره اردشیر
همان شهر گور یا فیروزآباد در فارس می‌باشد.

خَزَر:

همه باز کشور سراسر بخواه بگستر بمرز خَزَر در سپاه
منطقه‌ای در شمال دریای مازندران که رودهای ولگا، دن و دنتس و... از میان آن می‌گذرد.

خطا (ختا):

همه مرز چین با خطا و ختن گرفتش بیازوی شمشیرزن
به بخش شمالی چین خطا (ختا) گفته می‌شد.

خلج:

برآورد میلی ز سنگ و ز گچ که کس را بایران ز ترک و خلج
ناحیه‌ای میان رود پنجهر و کابل و کوههای هندوکش.

خَلخ:

بشد تازیان تا بَخَلخ رسید بننگ از کیان سر شده ناپدید
منطقه‌ای در شمال سیردریا (سیحون) و جنوب چِگِل.

خوارری:

بیاورد لشکر سوی خوارری بیاراست جنگ و بیفشرد پی
ناحیه‌ای در جنوب فیروزکوه و دماوند. و در شرق آن سمنان و جنوب آن کویر و مغربش
ورامین قرار دارد.

خوارزم:

چنین گفت کین لشکر رزم‌ساز سپردم ترا راه خوارزم ساز
سرزمینی در جنوب دریاچه خوارزم یا دریاچه وختش که امروزه به آن دریاچه آرال گویند.

خوزان:

بیک دست مرطوس را کرد جای منوشان و خوزان فرخنده‌رای

ناحیه‌ای در سرحد مرورود، در جنوب مرغاب.

خوزیان:

بدو شاد شد کشور خوزیان
پر از مردم و آب و سود و زیان
همان سرزمین خوزستان می‌باشد.

د

داراب‌گرد:

چو دیوار شهر اندر آورد گرد
ورا نام کردند داراب‌گرد
نام شهری در جنوب دریاچه نیریز در فارس.
دامغان:

برفتند ترکان ز پیش مغان
کشیدند لشکر سوی دامغان
شهری در شمال شرقی سمنان و شرق شاهرود.

دجله ← اروندرود

دریای بُست:

ز زابلستان تا بدریای بُست
به آیین نیشند عهدی درست
همان رود هیرمند، یا هلمند است، که چون از سرزمین بست بگذرد به آن رود بُست گویند.

دریای پارس:

ز شهر کجاران بدریای پارس
چه گوید ز بالا و پهنای پارس
در حدود العالم آمده که خلیج پارس از حد پارس برگردد با پهنای اندک تا بحدود سند.

دریای چین:

صدم سال روزی بدریای چین
پدید آمد آن شاه ناپاک دین
بخشی از اقیانوس کبیر، از ژاپن تا انتهای جنوبی شبه جزیره مالی.

دریای سند:

همه کابل و دنبر و مای و هند
ز دریای چین تا بدریای سند
منظور از دریای سند همان رود سند می‌باشد.

دریای شهد:

نهاد از بر پیل پیروزه مهد
همی راند ازین گونه تا رود شهد
ز کشمیر تا پیش دریای شهد
سراپرده و پیل دیدیم و مهد

بخش پایین هری رود که با آن رود سرخس نیز گفته می‌شود.

دریای قلزم:

بدریای قلزم بجوش آرد آب نخارد سر از کین افراسیاب
نام دیگر دریای سرخ یا بحر احمر می‌باشد.

دریای کیماک:

بدریای کیماک بر بگذرم سپارم ترا کشور و افسرم
همان رود اتل (ولگا) است که چون از خاک کیماک می‌گذرد به آن رود کیماک گویند.
این رود با رود کاما در روسیه درخور سنجش است.

دریای گنگ:

شد از باختر سوی دریای گنگ دلی پر ز کینه سری پر ز جنگ
رود گنگ در هندوستان.

دریای گیلان:

ز یکسوی دریای گیلان رهست چراگاه اسپان و جای نشست
نام دیگر دریای مازندران یا دریای خزر می‌باشد.

دریای نیل ← نیل

دژ بهمن:

بمرزی که آنجا دژ بهمنست همه ساله پرخاش آهرمنست
این دژ در محل آتشکده آذرگشسپ در شیز واقع در آذربایگان قرار داشت.

دژ سپید:

شبانگه رسیدند دل نا امید بدان دژ که خواندندی آن را سپید
نام دژی در نزدیکی کلات واقع در خراسان که فرود و مادرش جریره در آنجا می‌زیستند.

دژ گنبدان:

فرستاد سوی دژ گنبدان گرفته پس و پیش اسپهدان
نام دژی است در سه فرسنگی دامغان و در گردکوه. به این دژ، گنبدین هم گفته‌اند.

دژ گنبدین:

دژ گنبدین کوه تا خر بنه دژ لاورردین ز بهر بنه
(← دژ گنبدان)

دژ لاورردین:

راهنمای نقشه جغرافیایی شاهنامه ۲۵

دژ گنبدین کوه تا خر بنه دژ لاوردین ز بهر بنه
دژی که بر سر راه فیروز کوه به سمنان، که در شمال غربی سمنان قرار داشت.
دشت آموی:

فروتر که از دشت آموی وزم همیدون بختلان درآید بهم
دشتی در کنار آمودریا (جیحون) میان مرو و بخارا.
دشت دوک:

سوی دشت دوک اندر آورد روی همی شد خلیده دل و رای جوی
جلگه‌ای است در نزدیکی کنزک در آذربایگان، که به آن دشت داناک هم گویند.
دشت سروج:

هم از پهلو پارس، کوچ و بلوچ ز گیلان جنگی و دشت سروج
سرزمینی جزو ولایت حلب و در مشرق زوگما. روی خط استراتژیکی انطاکیه به کاره، که به آن
«باتنه» هم گویند.

دشت سواران نیزه گذار:

یکی مرد بود اندر آن روزگار ز دشت سواران نیزه گذار
نام سرزمین‌های تازی نشین مانند عربستان.
دشت نخشب:

چو نزدیک شهر بخارا رسید همه دشت نخشب سپه گسترد
نام منطقه‌ای در شمال آمودریا و در شرق و جنوب بخارا.
دشت هری ← هری
دماوند:

همی تاختی تا دماوند کوه کشان و دوان از پس اندر گروه
کوه دماوند در رشته کوه‌های البرز و بلندترین کوه در ایران.
دنبیر:

همه کابل و دنبیر و مای هند ز دریای چین تا بدریای سند
نام شهری که به آن دنپور هم گویند، در ولایت ننگرهار کنونی و حدود جلال‌آباد در و
افغانستان امروزی می‌باشد.

دهستان:

چو شب تیره شد قارن رزم‌خواه بیاورد پیش دهستان سپاه

نام سرزمینی در شمال رود اترک و شرق دریای مازندران. دهستان درخور سنجش با داهه Dāhe یاد شده در فروردین‌یشت می‌باشد.

دیلم:

ز گیل و ز دیلم بیامد سپاه همی گرد لشکر بر آمد بمه
بخش کوهستانی گیلان را دیلم می‌گفتند، میان تبرستان و گیلان و دریای مازندران.

ر

رود کشف:

چنان ازدها کو ز رود کشف برون آمد و کرد گیتی چو کف
نام دیگرش کاسه‌رود است و در خراسان جریان دارد. در شرق توس، که به هری رود می‌پیوندد.

روس:

نخستین که بنهاد گنج عروس ز چین و ز برطاس و از هند و روس
روم:

یکی روم و خاور دگر ترک و چین سوم دشت گردان و ایران‌زمین
رویین دژ:

بهر بد که آید زبونی کنم - رویین دژ ت رهنمونی کنم
نام دژی در بیکنند نزدیک بخارا، به آن آوازه‌دژ نیز گفته‌اند.
ری:

یک ایوان همه جامه‌رود و می بیاورده از پارس و اهواز و ری
نام شهری در جنوب کوه‌های البرز و جنوب تهران کنونی.
ریسد:

چو گودرز نزدیک ریسد رسید سران را ز لشکر همه برگزید
نام رشته‌کوهی است در شمال و شمال‌غربی نیشابور که به آن کوه ریوند نیز گویند. نام دیگر
این کوه بینالود می‌باشد.

ریگ آموی:

عنانش گرفتند و برتاختند بدان ریگ آموی بشتافتند
نام بیابانی میان مرو تا آمودریا.

ز

زابل:

همه کابل و زابل و مای و هند ز دریای چین تا بدریای سند سرزمینی که از سمت شرق به کابلستان، و از سوی غرب به سیستان و از جانب جنوب به رود سند و از شمال به کوههای هزاره و خراسان، محدود بوده است. به آن زابلستان و زاولستان هم می‌گفتند.

زابلستان:

ز زابلستان تا بدریای بُست به آیین نشستند عهدی درست

(← زابل)

زاولستان:

سپه را سوی زاولستان کشید ابا پیلتن سوی دستان کشید

(← زابل)

زاوه کوه:

وز آنجا کشیدن سوی زاوه کوه بر آن کوه البرز بردن گروه در جنوب شرقی نیشابور و در شرق تربت حیدریه.

زَرَق:

سواران بجستن نهادند روی همه زَرَق ازو شد پر از گفتگوی نام شهرکی در هفت فرسنگی جنوب شرقی مرو.

زم:

چو با گیو کیخسرو آمد بزم جهانی ازو شاد و چندی دژم محلی است در کنار آمودریا و در کنار کش و نخشب، در ماوراءالنهر.

زیب خسرو:

بزرگان روشن دل و شاد کام ورا زیب خسرو نهادند نام شهری در نزدیکی تیسفون.

س

ساری:

ز دریای گیلان چو ابر سیاه دمادم بساری رسید آن سپاه یکی از شهرهای تبرستان در نزدیکی آمل.

سپاهان:

کنون سوی راه سپاهان شوید وزین لشکر خویش پنهان روید

(← اصفهان)

سپججاب:

بخارا و سفد و سمرقند و چاچ سپججاب و آن کشور و تخت عاج
سپججاب یا اسپججاب میان رود برک و سیردریا قرار داشت که با سیرام کنونی درخور سنجش
است.

سرخس:

دگر سو سرخس و بیابان به پیش گله گشته بر دشت آهو و میش
یکی از شهرهای خراسان میان نیشابور و مرو که در سوی راست هری رود قرار دارد.

سغد:

به سفد است با لشکر افراسیاب سپاه و سپهد بدان روی آب
ناحیه وسیعی در ماوراءالنهر که مرکز آن سمرقند بوده است.

سقلاب:

ز توران زمین تا بسقلاب و روم ندیدند یک مرز آباد بوم
نام سقلاب تازی شده نام اسلاو می باشد. سقلاب در غرب رود اتل (ولگا) قرار دارد.

سقیلا:

حصار سقیلا پرداختند کزان سو همی تاختن ساختند
نام دیگر این شهر سلهسیریا Coelesyria در لبنان است که امروز به آن البقا گویند. درخور
یاد آوریت، که این نام نباید با نام کوه سقیلا در داستان گشتاسپ یکی دانسته شود. زیرا سقیلای
یاد شده در داستان گشتاسپ، همان جزیره سیسیل می باشد.

سلم:

توی مهتر و سلم نام تو باد بگیتی براگنده کام تو باد
نخستین بسلم اندرون بنگرید همه روم و خاور مر او را گزید
در نویسش زبان پهلوی که با عام دبیره نوشته می شود سلم بگونه ای نوشته می شود که می توان
آنرا اروم، هروم خواند. درواقع منظور از سلم سرزمینهای غربی ایران است.

سمرقند:

بخارا و سفد و سمرقند و چاچ سپججاب و آن کشور و تخت عاج

راهنمای نقشهٔ جغرافیایی شاهنامه ۲۹

نام شهری پرآوازه در ماوراءالنهر در منطقه سغد و در کنار رود سغد، که به این رود، رود زرافشان نیز گویند. امروزه سمرقند یکی از شهرهای ازبکستان می‌باشد.
سمکنان:

سوی آوه و سمکنان کرد روی که بودند شیران پرخاش جوی
سمکنان، همان سمکنا واقع در ناحیه تخس بوده که در شمال سیردریا (سیحون) قرار داشته
است.
سمنگان:

غمی گشت چون بارگی را نیافت سراسیمه سوی سمنگان شتافت
یکی از شهرهای تخارستان و در شرق بلخ.
سناباد:

که خوانی سناباد شاه اردشیر چو از من سخن بشنوی یادگیر
همان کرخ میشان است.
سنجه:

سپهدار خاقان چین سنجه بود همی باآسمان بر زد از آب رود
سنجه نام شهر و ناحیه‌ایست از نواحی غور که در کوه واقع است.
سندلی:

بمردی جهان را گرفته بدست ورا سندلی بود جای نشست
واقع در اندونزی درخور سنجش با جزایر سوندای کوچک.
سورستان:

ورا سورستان کرد کسری بنام که در سور یابد جهاندار کام
به سرزمین بابل که در آن شهرهای سلوکیه و تیسفون و وه‌اردشیر ساخته شده بود می‌گفتند.
سیستان:

بیاراسته سیستان چون بهشت گلش مشک سارا بُد و زرش خشت
سرزمین گسترده‌ای در شرق ایران، که میان کوه‌های مکران و نجد هشتادان و کوه‌های
افغانستان قرار دارد.

ش

شام:

یکی شارسان کرد دیگر بشام که پیروز شاپور گفتیش نام

ناحیه‌ای است در آسیای غربی که مشرق آن بادیه شام است از حدود عرب و حدود جزیره و جنوب آن دریای قلمز و مغرب آن حدود مصر و دریای روم (مدیترانه) و شمال آن روم می‌باشد.

شاوران:

چو گودرز با زنگه شاوران چو رهام و گرگین جنگ آوران
شاور + ان (پسوند نسبت) در نزدیکی شهر شوش که زمانی پایتخت خوزستان بود.

شروان:

بدو گفت کای نام‌بردار هند ز شروان بفرمان ترا تا به سند
نام شهری در قفقاز از نواحی دربند (باب‌الابواب).

ششتر:

چو شد پل تمام اوز ششتر برفت سوی خان خود روی بنهاد تفت
(← شوشتر)

شکنی:

کشانی و شکنی و زهری سپاه دگرگونه جوشن دگرگون کلاه
ناحیه‌ای از وخان (پامیر) و سرچشمه رود جیحون.

شگنان:

چه شگنان وز ترمذ ویسه گرد بخارا و شهری که هشتش بگرد
(← شکنی)

شمیران:

شمیران و رویین دژ و راده کوه کلات از دگر دست و دیگر گروه
ناحیه‌ای در نزدیکی هرات.

شوراب:

چنین تا بیامد بدان شارسان که شوراب بد نام آن کارسان
این نام در نوشته‌های یونانی و رومی بگونه سورا Sura آمده است، که در مغرب رود فرات و در نزدیک دشت سروج (باتنه) و در شرق حلب قرار داشت.

شورسان:

ره شورسان تا در طیسفون زمین خیره شد زیر نعل اندرون
شورسان یا شورستان در کنار شهر حیره و در جایگاه کوفه امروزی قرار داشته است.

شوشتر:

راهنمای نقشه جغرافیایی شاهنامه ۳۱

یکی رود بُد پهن در شوشتر که ماهی نکردی برو بر گذر
یکی از شهرهای خوزستان که در شمال اهواز و مشرق شوش قرار دارد.
شهر داور:

که بر شهر داور بُد او پادشا جهانگیر و فرزانه و پارسا
ناحیه‌ای در سیستان، کنار رود هیرمند و نزدیک بُست.
شهر زور:

همان خسرو و اشک و فریان و فور بزرگان سند و شه شهرزور
نام شهری در کردستان، که میان شهر پاره در ایران و شهر حلبچه در عراق قرار داشته است.
شهر گور:

همی راند زان کوه تا شهر گور شد آن شارسان پر سرای و ستور
همان شهر خُره اردشیر یا اردشیر خُره است که امروزه به آن فیروزآباد گویند و در فارس قرار
دارد.

شیراز:

جهان‌دیده از شهر شیراز بود سپهد دل و گردن افراز بود
شهری در فارس.

شیرخوان:

همی راند ازین گونه تا شیرخوان جهان را چو این بشنوی پیر خوان
جایگاهی در نزدیکی دماوند، که از آن در داستان فریدون با ضحاک یاد شده است.

ط

طالقان:

سوی طالقان آمد و مرورود سپهرش همی داد گفتمی درود
طالقان که تازی شده تالکان است، یکی از شهرهای خراسان، و در میان مرورود و بلخ قرار
دارد.

طاق دیس (طاق دیس):

ز تختی که خوانی ورا طاق دیس که بنهاد پرویز در اسپریس
طاق دیس نام ساختمان و تختی است که در آتشکده آذرگشسپ قرار داشت.

طراز:

دو ابرو بسان کمان طراز برو توز پوشیده از مشک ناز
شهری در نزدیکی چگل و در ناحیه خرخیز (قرقیز) در شمال سیردریا (سیحون).
طوس (توس):

میان سرخس است نزدیک طوس ز باورد برخاست آوای کوس
توس یکی از شهرهای خراسان و زادگاه حکیم فرزانه فردوسی سراینده شاهنامه.
طیسفون (تیسفون):

وز آنجایگه شد سوی طیسفون سر بخت بدخواه کرده نگون
تیسفون پایتخت شاهنشاهی اشکانی و شاهنشاهی ساسانی در نزدیکی بغداد.

ع

عدن:

ز بَرَد یمانی و تیغ یمن دگر هر چه بُد معدنش در عدن
شهری بر ساحل دریای هند از جانب یمن.

عراق:

سپه را گرفت از عراق و براند بر وی همه نام یزدان بخواند
نواحی دو سوی دجله و فرات، بخش کوهستانی میان حوزه وسطای دجله و فرات تا نزدیک
بغداد.

عمان:

چو شیران و ستوی یزدان پرست ز عمان چو خنجست و چون پیل مست
در جنوب شرقی عربستان قرار دارد و مسقط مهمترین شهر و مرکز آن می باشد.
عموریه:

ز عموریه لشکری گرد کرد همه نامداران روز نبرد
عموریه را در زبان یونانی آموریوم Amorium گویند. عموریه در شبه جزیره اناتولی واقع است
که نام امروزی آن عمرانیه می باشد، و در استان افیون ترکیه قرار دارد.

غ

غاتفر:

گوی غاتفر نام سالارشان برزم اندرون نام بردارشان

راهنمای نقشه جغرافیایی شاهنامه ۳۳

نام شهرست از ترکستان و نام محله‌ایست از محلات بیرون شهر سمرقند.

غرچه:

الانان و غرچه بلهراسپ داد بدو گفت کای گرد فرخ نژاد
ولایت کوهستانی قسمت بالای مرغاب در نزدیکی مرورود که به آن غرجستان نیز گفته شده

است.

عُز:

الانان و غز گشت پرداخته شد آن پادشاهی همه ساخته
نام منطقه وسیعی در شمال سیردریا (سیحون) از خلخ تا کیماک.

غزنین:

ز قنوج تا مرز کابلستان همان نیز غزنین و زابلستان
نام شهری در شمال زابلستان. و در جنوب غربی کابل واقع در افغانستان امروزی می‌باشد.

غور:

بشد تیز با لشکرغور یان بدان سود جستن سر آمد زیان
چو گشت زمانه بدان گونه دید ز غوروان سوی شهر توران کشید
غور + ی + ان. (ی + ان: پسوند نسبت) سرحد غور خراسان است. میان هرات و غزنین قرار

دارد.

ف

فارقین:

یکی مندیا و یکی فارقین بیاموختشان زند و بنهاد دین
همان میافارقین است که به آن مارتیروپولیس Martyropolis نیز گفته‌اند. نام کهن این شهر
تیگرانوکر، یعنی ساخته تیگران می‌باشد، که در غرب دریاچه وان قرار دارد.

فاریاب:

دگر طالقان شهر تا فاریاب همیدون بیخش اندرون اندراب
در شمال مرغاب قرار داشته است. در جایی که اکنون قریه خیرآباد گویند که در افغانستان
کنونی قرار دارد.

فرات:

ز پیش همایش برون تاختند بآب فرات اندر ساختند

۳۴ راهنمای نقشه جغرافیایی شاهنامه

فرب:

رسیدم ز ایران بریگ فرب سه جنگ گران کرده شد در سه شب
فرب در سوی راست آمودریا در برابر آمل چهارجوی قرار دارد، و در جنوب بیکند.

فرخان:

نشان داد موبد بما فرخان یکی شاه با فر و بخت جوان
نام روستایی در سه کیلومتری جنوب شرقی قوچان.

فرغار:

یکی شیردل بود فرغار نام قفس دیده و جسته چند ز دام
فرغار نام رودی است که از سرزمین ختل سرچشمه گرفته و به آمودریا (جیحون) می پیوندد.
امروزه به آن ونج هم گویند.

ق

قادسی:

پس آمد سکندر سوی قادسی جهانگیر تا جهرم پارسی
قادسی یا قادسیه ناحیه‌ای در نزدیکی کوفه می باشد.

قالینیوس:

دژی بود با لشکر و بوق و کوس کجا خواندندش قالینیوس
همان کالینیکوس Callinicus رومیان است که به آن رقه نیز گویند. که در غرب رود فرات
قرار داشته است.

قسطنطنیه:

بقسطنطنیه فنزون زین سپاه ندارم که دارند کشور نگاه
در کنار دریای بوسفور. نام کهن آن بوزانتیوم و امروزه به آن استانبول گویند.

قم:

نیشند منشور بر پرنیان خراسان و ری هم قم و اصفهان
در جنوب ری باستان و در شمال کاشان و محلات قرار دارد.

قمار:

ز عود قماری یکی تخت کرد سر تختها را بزر سخت کرد
ناحیه‌ای در شبه جزیره هندوچین (کامبوج) و درخور سنجش با خمر می باشد.

قندهار:

ز کشمیر و ز کابل و قندهار شما را بود آن همه زین شمار
یکی از شهرهای افغانستان و در مرز پاکستان.

قنوج:

نگار رخ تو بقنوج و نای فرستند و نزدیک خاور خدای
در غرب رود گنگ و در جنوب دهلی، در ایالت اوتپرداش، در ناحیه فرح آباد هندوستان.

قیدافه:

سپاهی ز قیدافه آمد برون که از گرد خورشید شد تیره گون
همان کاپادوکیه Cappadocia می‌باشد. از شمال به دریای سیاه، از جنوب به کوه‌های
Taurus و از شرق به رود فرات و از مغرب به رود هالیس، قزل ایرماق، کنونی محدود است.

ک

کابل:

همه کابل و دنیر و مای و هند ز دریای چین تا بدریای سند

کات:

ز سقلاب چون کندر شیرمرد چو بیورد کانی سپهر نبرد
کات + ی (نسبت مکان). کات یا کاث در خوارزم قرار داشته است.

کارسان:

چنین تا پیامد بدان شارسان که قیصر ورا خواندی کارسان
نام دیگر دژ بیزانسی که کارکنسیم نامیده می‌شد و در کنار رود فرات نزدیک شوراب و
قالینیوس قرار داشت.

کاسه رود:

از ایدر رو تا سوی کاسه رود دهد بر روان سیاوش درود
(← رود کشف)

کتایون:

یکی بود مهتر کتایون نام خردمند و روشن دل و شادکام
نام کتایون درخور سنجش با کی تی یون واقع در جزیره قبرس می‌باشد.

کُجاران:

ز شهر کجاران بدریای پارس چو گوید ز بالا و پهنای پارس
نام شهری در پارس و در جنوب شرقی جهرم و نزدیک دریای پارس.

کرخ:

گزیده سپاهی ز گردان کرخ بفرمود تا با کمانهای چرخ
منظور همان کرخ بغداد است.

کرکوی:

جهانجوی را نام کرکوی بود یکی سرو بالا نکوروی بود
نام شهری در شمال زرنگ در سیستان.

کرمان:

چو دارا ز ایران بکرمان رسید دو بهر از بزرگان ایران ندید

کروخان:

یکی نامور ترک را کرد یاد سپید کروخان ویسه نژاد
کروخ + ان (پسوند نسبت). شهری در شمال شرقی هرات.

کشانی:

کشانی چو کاموس شمشیرزن که چشمش ندیدست هرگز شکن
نام شهری در ماوراءالنهر در شمال سمرقند، که یکی از شهرهای بزرگ ناحیه سفد بود.

کشمیر:

کنون جمله این پند من بشنوید پیاده سوی سرو کشمیر روید
کشمیر یا کاشمر، شهری در خراسان از ولایت ترشیز. از ترشیز تا نیشابور پنج منزل راه بود.

کشمیر:

ز افراسیاب ار بخواهی رواست چنان بت بکشمیر و کابل کجاست
نام سرزمینی در شمال هند و در دامنه کوههای هیمالیا که رود سند از آن می‌گذرد.

کشمیهن:

بتدبیر نخجیر کشمیهنست شب و روز دستور آهرمنست
ناحیه‌ای در شمال مرو و جنوب آموی.

کلات:

گذر زی کلات ایچ گونه مکن گر آن ره روی خام گردد سخن
کلات میان راه ابیورد و مهنه قرار دارد و فاصله آن تا شهر مشهد ۱۸۰ کیلومتر است.

کنابد:

بیامد چو پیش کنابد رسید بران دامن کوه لشکر کشید
یکی از بلوکهای توس و نیشابور. کنابد را نباید با گناباد یکی دانست.

کنام اسیران:

باهواز کرد آن سوم شارسان بدو اندرون کاخ و بیمارسان
کنام اسیرانش کردند نام اسیر اندرو یافتی خواب و کام
نام جایگاهی که شاپور دوم ساسانی در اهواز برای اسیران ساخت.

کوچ:

هم از پهلو پارس و کوچ و بلوچ ز گیلان جنگی و دشت سروج
نام دیگر آن کعبج نیز می‌باشد، در ناحیت کرمان، میان بیابانست تا حدود جیرفت و دریای
پارس.

کوس:

کجا کز جهان کوس خوانی همی جز این نام نیزش ندانی همی
نام ناحیه‌ای در تبرستان در بخش نور که به آن کوش محله هم گویند.

کوفه:

بها داد مُنذر چو بود ارزشان که در بیشه کوفه بد مرزشان
کوفه در نزدیکی حیره قرار داشت و پیش از ساختن کوفه به آن شورسان یا شورستان می‌گفتند،
که در نزدیکی رود فرات قرار دارد.

کوه بیستون:

درآمد بزین چون که بیستون گرفتش یکی نیزه چون ستون
نام کوهی معروف بر سر راه کرمانشاه به همدان، که سنگ نبشته داریوش بزرگ بر آن کنده
شده است.

کوه دوک:

نشستند بر کوه دوک آن سران نهادند دو دیده بفرمان بران
(← دشت دوک)

کوه سپند:

بخون نریمان میان را ببند برو تازیان تا بکوه سپند
کوه سپند در ریوند قرار دارد. ریوند نام دیگر نیشابور است.

کوه قارن:

نیام از دل و خون دشمن کنید ز کشته زمین کوه قارن کنید
نام رشته کوههای شرقی تیرستان بوده که در گستره‌ای شامل لاریجان، سوادکوه و هزارجریب
امتداد دارد.

کوه کنابد:

سپاهش به کوه کنابد شود بجنگ اندرون دست ما بد شود
(← کنابد)

کوه هماون:

سران بریده سوی تن برید بنه سوی کوه هماون برید
در فاصله ده فرسنگی رود شهد که با یکی از شاخه‌های کوههای کپه داغ و کوه هزارمسجد در
شمال خراسان امروزی درخور سنجش است.

گ

گرزبان:

بشد قارن و موبد و مرزبان سپاهی ز بامین وز گرزبان
گونه دیگر این نام جرزوان است که به آن گرزوان نیز گویند که در شمال مرغاب قرار داشت.
گرگان:

دهستان و گرگان هم زیر نعل بکوبید وز خون کنید آب لعل
منطقه‌ای در غرب تیرستان و در جنوب دهستان و رود اترک.

گرگنج:

برزم اندرون شیده برگشت ازوی سوی شهر گرگنج بنهاد روی
گرگنج همان گرگانج است که تازیان به آن جرجانیه گویند. نام دیگر آن ارگنج است و در
منطقه خوارزم قرار داشت.

گل زریون:

چو شاه اندرین کار فرمان برد ز گل زریون نیز هم بگذرد
نام دیگر سیردریا (سیحون) است که آنرا رود چاچ یا نهر خجند نیز می‌خوانند.

گنندشاپور:

کجا گنندشاپور خواندی ورا جزین نام نامی نراندی ورا

در هشت فرسنگی شمال غربی شوشتر بر سر راه دزفول.

گوران:

وزان دورتر آرش رزم سوز چو گوران شه آن گرد لشکر فروز
گوران ناحیه ایست در کردستان شامل شهرزور، مریوان، اورامان، مناطق جوانرود و گوران
امروزی.

گوزگانان:

دگر گوزگانان فرخنده جای نهادست نامش جهان کدخدای
تازی شده این نام جوزجان می باشد که حدود آن بلخ و تخارستان و بامیان و غور و غرچستان تا
مرو و جیحون است.

گیل:

ز گیل و ز دیلم بیامد سپاه همی گرد لشکر برآمد بماه
بخش غیر کوهستانی گیلان را گویند. در برابر دیلم که بخش کوهستانی گیلان بوده است.

م

ماچین:

سپهد گو پیلتن با سپاه سوی چین و ماچین درآمد ز راه
چین اصلی را مهاچین یا ماچین می گفتند که همان چین شرقی است.

مانوی:

وزان شارسان سوی مانوی راند که آنرا جهان دیده مینوی خوانند
شاید مانوی گونه ای دیگر از مندیا باشد که نزدیک وریح (اورینغ) است؟

ماوراءالنهر:

ز خرگان تا ماوراءالنهر در که جیحون میانستش اندر گذر
منطقه گسترده ای که میان آمودریا و سیردریا قرار دارد که به آن ورارود یا ورزود هم
می گویند.

مداین:

مداین پی افکند جای کیان پراگند بسیار سود و زیان
تیسفون پایتخت شاهنشاهی اشکانی و شاهنشاهی ساسانی، بزرگترین شهر از چند شهری بود
که مجموع آنها را معمولاً «شهرها» می گفتند، این نام (شهرها) را تازیان بگونه «المدائن»

۴۰ راهنمای نقشه جغرافیایی شاهنامه

درآوردند.

مرو:

بمرو و نشاپور و بلخ و هری فرستاد بر هر سوی لشکری
به شهر مرو، مرو شاهجان یا شایگان نیز گفته‌اند تا با مرورود که شهری کوچکتر بود یکی
دانسته نشود. شهری در خراسان بزرگ، که در پایان رود مرو یا مرغاب قرار دارد.

مرورود:

سوی طالقان آمد و مرورود سپهرش همی داد گفستی درود
مرورود در کنار مرغاب قرار دارد که با مرو پنج روز راه فاصله داشت.

مصر:

بدست چپش مصر و بربر براست زره بر میانه بر آنسو که خواست

مغان:

برفتند ترکان ز پیش مغان کشیدند لشکر سوی دامغان
مغان در سوی مغرب سمنان قرار دارد و یکی از محلات بیرون از شهر سمنان بود که به آن
کوشک مغان هم گویند.

مکران:

ز مکران شد آراسته تا زره میانها ندیدد ایچ رنج از گره
بخش جنوب شرقی ایران بر کناره غربی رود مهران (سند) و جنوب کرمان در امتداد دریای
پارس. همچنین نشانه‌هایی در دست است که مکران یاد شده در داستان کینخسرو و پیروزی او بر
افراسیاب همچنین در پایانه داستان خسرو و پرویز همان سرزمین کره می‌باشد.

مکه:

سواری بیامد هم اندر زمان ز مکه بنزد سکندر دمان

مندل:

دگر شاه مندل که بد نامدار همان نیز جندل که بد کامکار
نام شهری در برمه که به آن ماندالای گویند.

مندیا:

یکی مندیا و دگر فارقین بیامختشان زند و بنهاد دین
شاید همان «آمد» در شمال میان رودان (بین‌النهرین) باشد، که امروز دیار بکر خوانده
می‌شود.

راهنمای نقشه جغرافیایی شاهنامه ۴۱

منوشان:

بیک دست مرطوس را کرد جای منوشان و خوزان فرخنده رای
نام سرزمین و کوهی در نزدیکی دماوند.

مولتان:

دگر شاه کشمیر با دستگاه دگر مولتان شاه با فر و جاه
شهری در پنجاب که در شبه‌قاره هند قرار دارد.

مولیان:

دگر مولیان تا در بدخشان همینست ازین پادشاهی نشان
نام محلی در اطراف شهر بخارا بوده است.

میشان:

دگر بوم میسان و رود فرات پر از چشمه و چارپای و نبات
همان میشان است که در شرق عراق و شمال خرمشهر قرار دارد.

ن

نسا:

ز گرگان بیامد بشهر نسا یکی رهبری پیش او پارسا
یکی از شهرهای خراسان بزرگ در شمال رود اترک.

نشاپور:

بمرو و نشاپور و بلخ و هری فرستاد بر هر سویی لشکری
گونه دیگری از نیشابور می‌باشد یکی از شهرها و سرزمینهای خراسان.

نصبیین:

دگر آن که باشد نصبیین مرا چو خواهی که کوتاه شود کین مرا
شهری در نزدیکی اروندرود (دجله) و یکی از شهرهای میان‌رودان (بین‌النهرین) در فاصله
شش روز راه به موصل.

نوبهار:

بلخ گزین شد بر آن نوبهار که یزدان پرستان بدان روزگار
نام ستایشگاهی در بلخ.

نوش آذر:

۴۲ راهنمای نقشه جغرافیایی شاهنامه

وز آنجا بنوش آذر اندر شدند رد و هیرید را همه سر زدند
نام دیگر آتشکده بلخ و آذریرزین.
نوند:

بجایی کجا نام او بد نوند بدو اندرون کاخهای بلند
تصحیف شده نام ریوند می باشد. ریوند یکی از نواحی نیشابور است.
نهروان:

ز آوردگه شد سوی نهروان همی بود بر پیش فرخ جوان
در شمال بغداد.
نیل:

بزد مهره بر کوهه ژنده پیل زمین جنب جنبان چو دریای نیل
رود نیل در افریقا، که از سرزمین مصر نیز می گذرد و بدریای مدیترانه می ریزد.
نیمروز:

چو آمد بنزدیکی نیمروز خبر شد ز سالار گیتی فروز
به سرزمین سیستان، نیمروز هم می گفتند.

و

وریغ:

بابر اندر آورد برنده تیغ جهان جوی شد روی راه وریغ
که اوریغ بد نام آن شارسان بدو در چلیپا و بیمارسان
همان شهر رها با اُرفه در آسیای کهنین می باشد، که در شمال دشت سروج واقع بود.
ویسه گرد:

چه شگنان وز ترمذ و ویسه گرد بخارا و شهری که هستش بگرد
این نام بگونه «ویسه کُرد» هم آمده است. ویسه گرد میان رود و خش یا سرخاب و رود قبادیان
در کوههای بتم نزدیک اندیان در ماوراءالنهر قرار داشت که به آن ویسکرد و واشجرد نیز گویند.
ه

هاماوران:

پیش اندرون شهر هاماوران بهر کشوری در سپاهی گران
همان حمیر در یمن می باشد.

هروم:

راهنمای نقشه جغرافیایی شاهنامه ۴۳

همی رفت با نامداران روم بدان شارسانی که خوانی هروم
همان روم می‌باشد.

هری:

ز هر سو که بد نامور مهتری بخواند و بیامد بدشت هری
گونه دیگر هرات، هری می‌باشد. که یکی از شهرهای خراسان بود و امروزه در افغانستان قرار
دارد.

همدان:

بدینگونه تا شهر همدان رسید بجایی که لشکر فرود آورد
شهری باستانی در غرب ایران.

هند:

همه کابل و دنبر و مای هند ز دریای چین تا بدریای سند
هندوستان:

بگفتند که سوی هندوستان بشد تا کند بند جادوستان
هیرمند:

دو لشکر کشیدند بر هیرمند بدینارشان پای کرده ببند
رود هیرمند که به آن هلمند نیز گویند از شمال کابل سرچشمه گرفته و سرانجام به دریاچه
هامون در سیستان می‌ریزد.

ی

یبغو:

نوشت اندران نامه خسروی نکو آفرینی خط یبغوی
در نزدیکی رود برک و چاچ در کنار سیردریا (سیحون).

یمن:

خردمند و روشن دل و پاک تن بیامد بر سرو شاه یمن
نام سرزمینی در جنوب شبه جزیره عربستان.

یونان:

پزشکان که از روم وز هند و چین چه از شهر یونان و ایران زمین

پایان

با پژوهش از خوانندگان ارجمند، نام شهر طائف از فهرست نام‌های جغرافیائی افتاده است که بدینوسیله تصحیح می‌شود:

طایف:

ز پر مایه چیزی که آید بدست ز روم و ز طایف همه هر چه هست
طایف یا طائف شهری در حجاز و در ۱۲ فرسنگی جنوب شرقی مکه.



کتابخانه ملی و اسناد ایران